

نقد و بررسی مضامین خمریات عربی شعرای خراسان
در قرن چهارم و پنجم هجری

حسن خلف*

دانش آموخته دکتری در رشته زبان و ادبیات عربی

محمدباقر حسینی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

(۱۳۲-۱۰۹)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۱۹

چکیده

یکی از مضامین شعری که تقریباً در همه دوره‌های تاریخ ادب عربی حضوری چشمگیر داشته، خمریه‌سرایی است. در طی قرن چهارم و پنجم هجری، در سرزمین خراسان بزرگ، شاعران زیادی به زبان عربی شعر می‌سرودند که با مطالعه اشعار آنها به راحتی می‌توان دریافت که خمریه‌سرایی در میان آنها رشد بسیار چشمگیری داشته است. آنان در خمریات خود، بسیاری از جزئیات شراب را از جمله رنگ، بو، طعم، جام شراب، ساقی، و تأثیر شراب در روح و روان باده نوش با ظرافتی خاص بیان کرده‌اند که این امر بیانگر جایگاه خاص خمیر (شراب) و خمریه‌سرایی و رواج زیاد آن در میان شاعران این سرزمین است؛ اما این رشد و گسترش به لحاظ کمیّت بوده، نه کیفیت؛ زیرا آنها در این نوع از اشعارشان، معانی جدیدی را به خمریات شاعران پیش از خود (اعشی، اخطل و ابونواس) نیفزوده‌اند؛ بلکه همان معانی را در لباسی از صنایع ادبی همچون تشبیه، استعاره، جناس و ردّ العجز علی الصدر عرضه کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: خمریه‌سرایی، خراسان، شعر عربی، قرن چهارم و پنجم.

* پست الکترونیک نویسنده مسؤول: hasan_khalaf84@yahoo.com

مقدمه

خمیره‌سرایی یکی از فنون شعری قدیمی است که از عصر جاهلی در شعر عربی حضور چشمگیری داشته و می‌توان گفت هیچ دوره‌ای از ادب عربی از این فن تهی نبوده است. در میان شاعران دوره جاهلی کسانی که به آن پرداخته باشند، بسیار اندکند. طرّفه، عدی بن زید و أعشی و بسیاری از شاعران دیگر در اشعار خود به توصیف شراب و ساقی پرداخته‌اند و آن را از نشانه‌های جوانمردی به شمار آورده‌اند (الفخوری، ۱۳۸۶ش: ۲۹۷). در صدر اسلام نیز، با وجود تحریم شراب از سوی اسلام، برخی همچنان به توصیف آن پرداخته‌اند. برای نمونه، حسان بن ثابت انصاری قصایدی در وصف شراب دارد (مثل قصیده فتح مکه) که بی تردید آن را پس از هجرت پیامبر سروده است (فروخ، ۱۹۶۰: ۲۲).

در عصر اموی که در حقیقت جزئی از عصر جاهلی است، وصف شراب به طور کامل متجلی و یکی از اغراض متعدد شعر شاعرانی چون ولید بن یزید و اخطل شد (همان: ۲۵). در دوره عباسی، به دلیل آزادی فردی و اجتماعی در عرصه اخلاق، مردم غرق در باده نوشی بودند و عیاشی و هرزگی چیزی عادی بود و عرف، آن را زشت نمی‌شمرد (الفخوری، ۱۹۷۱: ۳۷۳/۵). در این عصر شعر عربی در خراسان نیز از این جریان به دور نماند. با کمی دقت در اشعار منتسب به شاعران این خطه می‌توان دریافت که در قرن چهارم و پنجم، خمیره‌سرایی یکی از اغراض رایج در شعر شاعران این دوره است. از این رو در این نوشتار بر آنیم تا با استناد به اشعاری که از شاعران عربی سرای این سرزمین در کتاب‌های «دُمیة القصر»، «یتیمة الدهر» و «تتمة الیتیمه» ثبت شده است، به تحلیل و تبیین خمیریات در این عصر بپردازیم. برای رسیدن به این مهم نخست به بررسی چستی خمیره‌سرایی و تاریخچه آن پرداخته‌ایم. سپس وضعیت اجتماعی و ادبی خراسان را در قرن چهارم و پنجم بررسی نموده‌ایم و سرانجام به نقد و بررسی این اشعار پرداخته‌ایم. شایان ذکر است که تاریخ تولد و وفات بیشتر شاعرانی که به شعرشان استناد جسته‌ایم، در کتاب‌هایی که به بیان شرح حال آنان پرداخته‌اند، مشخص نشده است؛ زیرا این شاعران همگی از معاصران ثعالبی و باخرزی‌اند و این دو

نویسنده بیشتر توجه‌شان به جمع‌آوری اشعار آن‌ها بوده و از ذکر تاریخ تولد و وفات این شعرا خودداری کرده‌اند.

پرسش‌هایی که در این نوشتار می‌خواهیم پاسخی برای آن‌ها بیابیم عبارتند از: (۱) انگیزه روی آوردن شعرای خراسانی به خمربیه‌سرایی چه بوده است؟ (۲) آیا آن‌ها در خمربیات خود نوآوری‌هایی داشته‌اند یا آن که مقلد شعرای پیشین بوده‌اند؟ (۳) اسلوب خمربیه‌سرایی نزد شعرای خراسانی چگونه بوده است؟

فرضیاتی که در این نوشتار مد نظر قرار دارد عبارتند از: (۱) گسترش خمربیه‌سرایی در سرزمین خراسان متأثر از حکومت‌های حاکم بر این سرزمین بوده است. (۲) رفاه و آسایش مردم این سرزمین نقش به‌سزایی در خمربیه‌سرایی داشته است. (۳) شعرای خراسان با التزام به صنایع ادبی، به ذکر همان مفاهیم رایج در خمربیات شعرای پیشین عرب پرداخته‌اند.

پیشینه تحقیق

شعر و ادب عربی در سرزمین خراسان حضوری فعال و چشمگیر داشته، ولی آن چنان که شایسته است، مورد توجه پژوهشگران ادب عربی واقع نشده است. تنها پژوهش‌هایی که درباره شعر عربی در خراسان صورت گرفته، عبارت است از: کتاب «الشعر في خراسان من الفتح إلى نهاية العصر الأموي»، نوشته حسین عطوان که به بررسی ساختار اشعار عربی این سرزمین پرداخته است و نیز کتاب «جاحظ نیشابور» نوشته دکتر محمد باقر حسینی که به نقد و بررسی اشعار ثعالبی پرداخته است. به هر روی تاکنون پژوهشی مستقل درباره شعر خمربیه صورت نگرفته است.

چیستی خمربیه‌سرایی و تاریخچه آن

خمربیه به اشعاری اطلاق می‌شود که به توصیف شراب، جام باده، ندیمان، ساقیان، جایگاه خرید و فروش می و تأثیر آن در روح میگساران می‌پردازد (یعقوب و عاصی، ۱۴۳۲هـ: ج ۱، ذیل ماده خمربیات).

خمربیه‌سرایی تا قرن دوم به عنوان فن مستقل ادبی به شمار نمی‌رفت؛ بلکه به عنوان یکی از اغراض فرعی، همانند وقوف بر اطلال و وصف شتر و... در قصیده به کار

می‌رفت تا شاعر به هدف اصلی خود برسد (فروخ، ۱۹۶۰: ۹). حتی اَعشی (۶۲۹/م/۷ق) و اَخلط (۲۰-۹۰ق) با وجود شهرتشان در خمیره‌سرایی، در این فن، قصیده مستقلى نسروده‌اند؛ بلکه آن را ضمن دیگر اغراض گوناگون شعری خود وارد کرده‌اند (الحاوی، ۱۹۶۰: ۲۹ و ۳).

با ظهور ابو نواس (۱۴۵-۱۹۹ق) خمیره‌سرایی به اوج خود رسید. وی در خمیریات خود به معانی دست یافت که هیچ کس بدان دست نیافته بود (فروخ، ۱۹۶۰: ۱۱۵). اما بعد از وی، در شعر خمیری هیچ ابتکاری دیده نشد؛ زیرا شعر اندلس با وجود اختلاف محیط طبیعی و اجتماعی، همچنان تکرار معانی و صورت‌هایی بود که شعرای پیشین در اشعار خود به کار گرفته بودند (الحاوی، ۱۹۶۰: ۲۰۰).

وضیعت اجتماعی و ادبی خراسان در قرن چهارم و پنجم

همزمان با ورود اسلام به ایران، ادب عربی نیز پا به این سرزمین نهاد و رشد خود را در زمینه ادب قرآنی و شعر و نثر آغاز نمود. ورود عرب‌ها در هر شهر و آبادی، همراه با رواج شعر و موسیقی عربی بود. وجود والیان در مراکز ولایات نیز، سبب جلب شعرای عرب نژاد و یا ایرانی جهت کسب انعام و هدایا بدان نواحی می‌شد و بدین طریق زمینه رشد و تقویت ادب عربی در شهرهای ایران فراهم شد (حسینی، ۱۳۸۳: ۴۳-۴۲).

در خراسان نیز، ادب عربی از همان روزهای نخستین ورودش به این سرزمین با رشدی قابل توجه همراه شد. از اوایل قرن سوم که عبدالله بن طاهر، رسماً نیشابور را به عنوان پایتخت ولایت خراسان برگزید، زبان عربی، که از گذشته در میان اهل علم و دین رواج داشت، در محفل ادیبان و حتی مردم نیز رایج شد. وی که برای آموزش فرزندان خود، فرماندهان سپاه و دیگر بزرگان، ادیبان و شاعرانی را به همراه خود بدانجا آورده بود، سبب شد تا مردم در کنار آموزش عربی، برای فراگیری علوم دینی با زبان و قواعد شعر نیز آشنایی یابند (حسینی، ۱۳۸۲: ۶۵).

با ظهور سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ق) که خراسان را در آن دوران بهشت دانشمندان و نیشابور را بزرگترین مرکز دانش ایران نام نهاده بودند (ضیف، د.ت: ۵/۴۸۲) حرکت ادب

عربی در کنار ادب فارسی بالیدن را آغاز کرد و توجه حاکمان به نوشتن نامه‌های دیوانی به زبان عربی، آنان را ناگزیر ساخته بود تا آن را به عنوان زبان اصلی دربار حفظ کنند (حسینی، ۱۳۸۲: ۶۵).

بعد از دولت سامانی، دولت غزنوی روی کار آمد. آن‌ها که سیاست و ادبیات را از سامانیان به ارث برده بودند، تغییری در آداب و رسوم سامانیان ایجاد نکردند و همانند سامانیان، زبان اصلی دربار را زبان عربی قرار دادند (تویسرکانی، ۱۳۵۰ش: ۱۵۵-۲۵۳). توجه امیران غزنوی به زبان عربی و حمایت‌هایشان از ادیبان و شاعران عربی‌گو سبب شد تا شاعران و ادیبان زیادی از راه دور و نزدیک خود را به دربار آن‌ها برسانند و از هدیه آنان بهره‌مند گردند. صاحب مجمع الانساب می‌نویسد: «سلطان محمود غزنوی به شاعرانی که اشعارشان را به زبان عربی می‌سرودند پاداش می‌داد. وی به ابوالفتح بُستی که دو بیت در مدح او سروده بود ده هزار درهم عطا کرد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳ش: ۷۰).

حرام یا حلال بودن شراب از دیدگاه شاعران خراسان

حضور و تجمع زیاد شاعرانی که از دیگر سرزمین‌ها پا به خراسان نهاده بودند، منجر به رقابت‌های ادبی و به دنبال آن سبب رشد و شکوفایی علم و ادب در این سرزمین گردید. در کنار رشد و بالندگی مردم در علوم مختلف، امنیت، رفاه و آزادی در زندگی آن‌ها به وجود آمد؛ از این رو می‌بینیم مردم با ادیان و مذاهب مختلف در سایه این آزادی فکری، دینی و اجتماعی، زندگی آرام و مسالمت آمیزی دارند (صفا، ۱۳۶۳ش: ۲۰۷/۱). بازار میکده‌ها نیز رواج می‌یابد و مردم غرق در باده‌گساری می‌شوند و بحث و جدل در باره حلال یا حرام بودن آن بالا می‌گیرد (الفخوری، ۱۳۸۶: ۲۹۷). برای نمونه، عده‌ای همچون ابوسهل حمدوی^(۱) شراب را مرکب فساد می‌داند و خود و مخاطبانش را از سوار شدن بر این مرکب لجام گسیخته بر حذر می‌دارد:

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ الحَمْرُ غُنْوَانُ الْفَسَادِ | و رِتَاجُ أَبْوَابِ السَّادِ |
| ۲ و اذْمَائِهَا أَصْلُ الصَّلَا | لِ و حُبُّهَا رَأْسُ الْعِنَادِ |
| ۳ و الْعُمْرُ زُرَّةٌ طَائِفٍ | يَأْتِيكَ مَا بَيْنَ الرُّقَادِ |
| ۴ قَدْ زَلَّ مِنْ رَكِبِ الْفَسَا | دَعْنِ الطَّرِيقَةَ وَ الرِّشَادِ |

۵ فَأَحْذَرُ أَبَاسَهُلَّ وَ تُبُّ مِنْ قَبْلِ مِيعَادِ الْمَعَادِ

(التعالی، ۱۹۶۶: ۲۲۵)

شراب دیباچه کتاب فساد و قفل درهای درستی است. نوشیدن پیوسته آن، اساس گمراهی و عشق ورزیدن به آن، سرآغاز دشمنی است. عمر (انسان، همچون) دیدن رؤیایی است که در خواب به سراغ تو می‌آید. کسی که بر مرکب شراب که مرکب فساد است سوار شود، قطعاً از راه راست منحرف شده است. پس ای ابوسهل! از آن برحذر باش و قبل از رسیدن قیامت توبه کن.

برخی دیگر همچون ابوبکر صیغی^(۲) بر این باورند که در این دنیا باید مسلک ابونواس و دیگر جوانان باده پرست را در پیش گرفت؛ زیرا شادی و آسایش را جز در این دنیا نمی‌توان جست:

۱ بَاكِرُ أَبَا بَكْرٍ بِكَاسٍ وَ اشْرَبَ عَلَيَّ وَرِدٍ وَ آسٍ

۲ وَ أَخْلَعُ عِذَارَكَ جَامِحاً مَا بَيْنَ إِبْرِيْقٍ وَ طَاسٍ

۳ فَالْعَيْشُ عَيْشُ ذَوِي الصَّبَا وَ الدِّينُ دِينُ أَبِي نُوَّاسٍ

(التعالی، ۱۳۵۳: ۲۴/۲)

ای ابوبکر! صبح زود به سوی جام شراب برو و آن را با طعم گل‌های سرخ و ریحان بنوش. و در میان جام‌های شراب، حیای خود را کنار بگذار و از آن نافرمانی کن؛ زیرا زندگی خوب، زندگی توأم با شور جوانی و آیین خوب، آیین ابونواس است.

ابوالعباس عنبری^(۳) که سخت شیفته باده‌نوشی است و تحمل حکم اسلام دربارهٔ تحریم شراب را ندارد، همانند مجتهدان زمانهٔ خود، دربارهٔ حلال و حرام بودن شراب فتوا می‌دهد و نوشیدن شراب را حلال و مستی ناشی از آن را حرام می‌شمارد:

۱ لَا يَشْعَلُنْكَ حَدِيثُ مَا فِي الْكَاسِ شُرْبُ الْمُدَامِ مُحَلَّلٌ فِي النَّاسِ

۲ اللَّهُ حَرَّمَ سُكْرَهَا لَا شُرْبَهَا فَاشْرَبْ هَنِئاً يَا أَبَا الْعَبَّاسِ

(التعالی، ۱۹۸۳: ۴۸۷/۴)

سخنانی که دربارهٔ شراب گفته می‌شود، تو را به خود مشغول نکند؛ زیرا نوشیدن آن برای مردم حلال است. خداوند مستی آن را حرام شمرده است، نه نوشیدن آن را. پس ای ابوالعباس! بنوش که گوارای تو باد.

تصویر شراب در شعر شعرای خراسان

همانطور که بیان شد می و میگساری در میان شعرای خراسان - همانند طلایه داران این فن، همچون أعشی أكبر، اخطل و ابونواس - جایگاه خاصی دارد چنان که برخی به خود جرأت می دهند تا برخلاف حکم اسلام که بدان گردن نهاده بودند، رأی به حلال بودن آن بدهند. در نظر آنان، شراب به منزله دین و دنیای آنهاست و حتی تیغ ملامت ملامتگران، اندکی از عشقشان به می و ساقی نمی کاهد. ابوبکر قهستانی^(۴) در این باره می سراید:

۱ يا لائمي و الملام لغو
لأشربن ما حيت خمرا

۲ ما أنت متي و لم؟ فقل لي
تغمزني بالملام غمرا؟

(البخري، ۱۹۹۳: ۷۸۷/۲)

ای کسی که مرا سرزنش می کنی (بدان که) سرزنش تو بی فایده است. من تا زمانی که زنده‌ام باده می نوشم. تو را چه به من؟ به من بگو: چرا مرا غرق در سرزنش خود می کنی؟ شاعر خمربه‌سرا در حالات مستی از وصال با معشوقش (شراب)، تصاویری را از شراب ارائه می دهد که از روح وی نشأت گرفته است. او این تصاویر را به اشکال زیر به نمایش می گذارد:

الف) توصیف رنگ و بوی شراب

شاعر خمربه‌سرا غالباً به هنگام درکشیدن جام باده، نخستین چیزی که برایش خوش جلوه می کند، رنگ، بو و طعم آن است؛ زیرا وی این اوصاف را توسط قوای حسی خود در می یابد و سپس احساس خود را از رنگ و بوی چیزی که بدان عشق می ورزد، با زیباترین توصیفات و تشبیهات در قالب الفاظ جاری می سازد. وی گاه شراب را به سبب رنگ سرخ آن به پاره‌ای آتش تشبیه می کند که گرمایش سراسر وجود او را فراگرفته است. ابوطاهر حسن بن احمد^(۵) در این باره می سراید:

۱ و سقني فهو معتقة
كأنها جذوة من اللهب

(الثعالي، ۱۳۵۳: ۱۰۳/۲)

مرا از شراب کهنه بنوشان؛ شرابی که گویی پاره‌ای از آتش است.

و آن گاه که رنگ زرد شراب، چشم شاعران باده نوش را به خود خیره کند، آنان را چنان سرمست می‌سازد که رنگ شراب را بر رنگ درخشنده اشعه خورشید ترجیح می‌دهند. برای نمونه ابوالحسن جحظه برمکی (۲۲۴هـ-۳۲۴) در این باره می‌سراید:

۱ هَاتِ اسْقِنِيهَا فَهَوَّةً بَابِلِيَّةً تُحَاكِي شِعَاعَ الشَّمْسِ بَلْ هِيَ أَفْضَلُ
(التعالی، ۱۹۶۶: ۱۳۷)

شراب بابلی را به من بده و مرا از آن بنوشان. شرابی که مثل اشعه خورشید و بلکه بهتر است. ابونصر قائنی^(۶) نیز همین تعبیر را با لطافتی خاص به کار گرفته است:

۱ جَاءَتْ بِهَا سَاحِبَةَ الرَّدَاءِ كَالشَّمْسِ فِي ظَرْفِ مِنَ الْهَوَاءِ
۲ أَعْجَبُ بِطَبِيٍّ مِنْ بَنِي حَوَاءِ يَحْمِلُ نَارًا مِنْ بَنَاتِ الْمَاءِ
(الباخرزی، ۱۹۹۳: ۱۴۴۷/۲)

زنی دامن کشان جام شراب را آورد. شراب در آن جام همچو خورشیدی در یک ظرف قرار گرفته بود. شگفتا از این آهو که از فرزندان آدم است. او آتشی را حمل می‌کند که از جنس آب است.

شاعران خمیره‌سرا از توصیف بوی شرابی که می‌نوشند نیز غافل نبوده‌اند، آنان شرابی را می‌نوشند که نه تنها سرخی و زردی رنگش آن‌ها را سرمست می‌سازد بلکه هر لحظه بوی خوش مُشک را به مشام آنان می‌رساند و به روح و جان آنان طراوت و شادابی می‌بخشد. ابوخداش محمد^(۷) در این باره می‌سراید:

۱ تَمَتَّعْتُ مِنْهَا بِطِيبِ السَّمَاعِ وَ جَانِبْتُ فِي اللَّهِ مَا لَمْ يَطِبْ
۲ وَ صَفَرَاءَ كَالْمِسْكِ إِنْ ذُقْتَهَا بِشَمِّمْ وَ فِي لَوْنِهَا كَالذَّهَبِ
۳ إِذَا هِيَ رِيضَتْ بِقَرْعِ الْمِزَاجِ تَرَامِي لَهَا شَرَّرَ كَالشُّهَبِ
(همان: ۱۲۱۶)

از آن زن زیباروی با شنیدن آواز خوشش بهره بردم و به سبب ترس از خداوند از آن چه که خوشایند نبود دوری کردم. همچنین از شراب زرد رنگی بهره بردم که هرگاه آن را استشمام کنی، گویی بوی مُشک را استشمام کرده‌ای و در رنگش نشانی از زر بود. وقتی با آب آمیخته شد شراره‌هایی بر روی آن ایجاد شد که همچون شعله‌های آتش بود.

آنان بسیار تلاش می‌کردند تا تصویری از شراب بدست دهند که همه جزئیات و لطایف آن را باز گو کند، از این رو آن را با دقیق‌ترین توصیفات به تصویر می‌کشیدند تا به راحتی در ذهن شنونده مجسم شود. مثلاً به جهت صاف و زلال بودن شراب، آن را به چشم خروس تشبیه می‌کردند؛ زیرا در نظر آن‌ها چیزی درخشان‌تر از چشم خروس وجود ندارد. ابونصر کاتب در این باره می‌سراید:

۱ و خَمْرٍ كَعَيْنِ الدِّبْكِ صَرْفٍ دِنَائِهَا مَرَايَةَ مِنْ آلِ كِسْرَى مَوَائِلُ

(همان: ۱۲۹۷)

و شرابی زلال که مثل چشم خروس است و خمره‌هایش چون مرزبانان آل کسری ایستاده‌اند.

توصیف قدمت شراب

شعرای خمریه‌سرا از دیرباز با تعبیرات مختلف، به توصیف کهنگی شراب پرداخته‌اند و هدف آن‌ها از توصیف قدمت آن، بیان ناب بودن شراب است. شعرای خراسان نیز برای تعبیر از خوب و ناب بودن شراب، همین راه را پوییده‌اند. ابوالحسن بلخی در فخر فروشیش به نوشیدن شراب کهنه، آن را به زمان ساسانیان نسبت می‌دهد:

۱ و شَرِبْتُ كُلَّ مُعْتَقٍ مُتَعَصِّفٍ لِسَنَاهُ قَبْلَ مَذَاقِهِ تَطْرِبُ

۲ قَدْ رَبُّهُ زَمَنًا وَسَاسَ دِنَائَهُ كِسْرَى أْبُوسَاسَانَ وَ هُوَ رَيْبُ

(همان: ۷۶۸)

و همه شراب‌های زردرنگ را نوشیدم؛ شراب‌هایی که قبل از چشیدن آن‌ها، نورشان انسان را به وجد می‌آورد. روزگاری درخت انگور آن را، پادشاهان ایران پروراندند و خمره‌هایش را نگهداری کردند و این شراب دست پرورده آنهاست.

توصیف تأثیر شراب در جسم و روح باده نوش

سرشت آدمی تمایل دارد مدتی را به دور از حقیقت زندگی و دشواری‌های آن سپری کند. شاعران نیز شراب را یکی از لوازم فرار از سختی‌های زندگی به شمار می‌آوردند و هرگاه در این دنیا اندوهی به سراغ آن‌ها می‌آمد سعی می‌کردند با روی آوردن به می و میگساری، آن اندوه را از خود دور کنند. ابویعلی هروی^(۸) در توصیف دفع کردن اندوه با نوشیدن شراب می‌گوید:

۱ کَيْسَ يَنْفِي الْهُمُومَ غَيْرَ الْحُمِيَا فَاسْقِيَانِي مِنْ كَفِّ طَلْقِ الْمُحَيَّا
 ۲ قَهْوَةً تَتْرُكُ السَّقِيمَ صَاحِحًا وَ تُزِيلُ الْهُمُومَ مَحْوًا وَ طَيَّا
 (همان: ۹۰۱)

چیزی جز شراب، غم را دور نمی‌کند. پس از کف ساقی خوش چهره و خندان به من شرابی بنوشانید که بیمار را شفا می‌دهد و اندوه را از بین می‌برد.

ابونصر سهل بن مرزبان^(۹) نیز، شراب را درمان هر دردی می‌داند. وی حتی برای رهایی از درد نیش عقرب، دارویی را بهتر از شراب نمی‌یابد:

۱ تَدَاوَيْتُ مِنْ أَوْجَاعِ لَدَغِ أَصَابِنِي بِرَاحِ شَفْتِنِي مِنْ سُمُومِ الْعُقَارِبِ
 ۲ فَحَمْدًا لِلطُّفِّ لِلَّهِ حِينَ أزالَهَا وَ مِنْ بَعْدِهِ حَمْدٌ لِفِعْلِ الْعُقَارِبِ بِي
 (الثعالبي، ۱۹۸۳: ۴/۴۵۴)

از درد نیشی که به آن مبتلا شده بودم، خودم را با نوشیدن شرابی که مرا از زهر عقرب‌ها شفا داد، درمان کردم. پس سپاس لطف خدا را هنگامی که آن درد را از من زدود و بعد از آن سپاس از تاثیر شراب در جسم من.

تأثیر شراب در جان آنان به از بین بردن اندوه و درمان بیماری محدود نمی‌شود؛ بلکه در نظرشان، شراب از قدرتی برخوردار است که پیش از آن که ساقی، شراب را به باده نوشان بنوشاند، چنان جو نورانی می‌گردد که صبح شرم می‌کند پرده از چهره برگیرد. ابوالحسن بلخی^(۱۰) در این باره می‌سراید:

۱ وَ أَذْكَى لِنَفْسِي اللَّيْلِ نَارًا وَ قَهْوَةً
 ۲ شَرَابًا ذَكَأَ قَبْلَ الْبُزَالِ وَ مِضُّهُ
 ۳ فَبِتْنَا بِلَيْلٍ صَابٍ مُزْنُ سُورِهِ
 ۴ وَ أَشْرَقَ مِنْ لَأَلَائِهِ الْجَوْ فَاسْتَحَى
 ۵ فَيَا لَيْلَةً طَالَتْ وَ طَابَتْ وَ عَهْدُنَا
 وَ أَعْرَى بِطَرْدِ الْهَمِّ نَائِيًا وَ مِزْهَرَا
 فَاطْرَبْنَا قَبْلَ الْمَذَاقِ وَ أَسْكَرَا
 فَأَوْرَقَ غُصْنُ اللَّهِوِ فِيهِ وَ أَنْمَرَا
 سَنَا الصُّبْحِ فِيهِ أَنْ يُنِيرَ وَ يُسْفِرَا
 بِأَمْثَالِهَا مِنْ رَجْعَةِ الطَّرْفِ أَقْصَرَا
 (البخري، ۱۹۹۳: ۲/۷۶۳-۷۶۲)

ساقی برای دور کردن شب، شرابی سرخ، همچون آتش آورد و اندوه را با آن از بین برد. شرابی که قبل از پالایش، درخشش زیادی داشت و پیش از چشیدنش، ما را به وجد آورد و

سر مستمان کرد. شبی را سپری کردیم که در آن، باران شادی باریده بود و شاخه درختان خوشگذرانی در آن شب برگ درآورد و میوه داد و در اثر درخشش آن شراب، هوا روشن شد، از این رو صبح شرم می‌کرد که پرده از چهره بگیرد و روشن شود. ای خوشا شبی که به خوشی گذشت در حالی که آشنایی ما با چنین شب‌هایی کوتاهتر از یک چشم به هم زدن است.

توصیف مجالس باده نوشی (ندیمان، ساقی، جام)

شاعران خمریه‌سرای خراسان تصاویری دقیق و زنده از مجالس شادخواری بدست داده‌اند و در وصف این مجالس، به تصویرگری از ساقی و همنشینان خود پرداخته‌اند و به جزئیاتی از این مجالس اشاره کرده‌اند که نشان از اهمیت والای باده و متعلقات آن در نزد آن‌ها دارد. برای نمونه ابو احمد کاتب^(۱۱) در بیت زیر به شخص باده نوش سفارش می‌کند تا ندیمی انتخاب کند که با او لحظات خوشی را سپری کند و سبب خوشحالی او شود. به عقیده او، ندیمان باید از فضایل و کمالاتی برخوردار باشند. ایشان باید افرادی نجیب، شریف و از هرگونه عیب و نقصی به دور باشند:

۱ إخترْ لِكأسِكَ نَدِمَانًا تُسَرُّ بِهِمْ أَوْ لَا فَتَادِمٌ عَلَيْهَا جُلَّةَ الْكُتُبِ
۲ فَلأُنْسُ بَيْنَ نَدَامِي سَادَةٌ تُجِبُّ مُنْزَهِينَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالرِّيبِ
(التعالبي، ۱۹۸۳: ۷۷/۴)

برای مجالس باده نوشی خود، هم پیاله‌هایی را انتخاب کن که با آن‌ها شادمان باشی و گرنه با انبوهی از کتاب‌ها هم پیاله شو. انس و الفت در میان هم پیاله‌هایی است که بزرگوار و نجیبند و از زشتی‌ها و تهمت‌ها به دورند.

پیراسته بودن آنان از هرگونه عیب و نقصی سبب شده است تا همچون ستارگانی در دل تاریکی‌ها بدرخشند و با نور حضور خود، مجلس خمریه‌سرایان را نورانی کنند و لذت عیش آنان را به غایت برسانند:

۱ فَمِنْهَا مَصَابِيحُ شُرَابِهَا وَ طِيبُ النَّدَامِي إِذَا مَا نَضَبُ
(الباخرزي، ۱۹۹۳: ۱۲۱۶/۲)

باده نوشانی که چهره‌هایی درخشان دارند و هم پیاله‌هایی پاک طینت؛ آن گاه که شراب در وجودشان اثر کند.

انتخاب ندیم برای آنان به حدی از اهمیت برخوردار بود که اگر باده نوش به تنهایی به باده نوشی می‌پرداخت، مورد سرزنش واقع می‌شد. ابو مسعود خُشنامی^(۱۲) در این باره می‌سراید:

۱ أَقُولُ وَ قَدْ عُوْتُبْتُ حِينَ شَرِبْتُهَا وَحِيداً وَ مِنْ أَنَسِ النَّدِيمِ عَدِيمَا
 ۲ عَدِمْتُ نَدِيمًا سَالِمًا لِي غَيْبُهُ فَصَيَّرْتُ كَأْسِي مُونِسًا وَ نَدِيمَا

(الثعالبی، ۱۳۵۳: ۱۸/۲)

آنگاه که به تنهایی و بی هم پیاله شراب نوشیدم و به سبب آن سرزنش شدم گفتم: «هم پیاله‌ای را نیافتم که در پنهان رازم را نگهدارد، از این رو جامم را مونس و همدم خود قرار دادم». علاوه بر ندیمان، ساقی نیز از کمالاتی برخوردار است. او همچون آهوپی است که همه زیبایی‌ها را در خود جمع کرده و دارای چهره‌ای نورانی است که درخشش نور صورتش تاریکی‌ها را می‌زداید و دور دست‌ها را روشن می‌کند. ابوالحسن بلخی در این باره می‌سراید:

۱ وَ دَارَ عَلَيْنَا بِأَكْوَابِهِا مُزِيلُ الظَّلَامِ مُدِيلُ الضَّيَا
 ۲ غَزَالٌ مِنَ الثُّرَكَ حَشْوُ القَبَا يُدِيرُ الغَزَالَ حَشْوُ الإنَاءِ

(الباخرزي، ۱۹۹۳: ۷۶۶/۲ و ۷۶۷)

کسی که تاریکی‌ها را می‌زداید و روشنایی را می‌پراکند، جام‌های شراب را بر ما به گردش درآورد. آهوپی ترک تبار، با اندامی درشت، جام پر از شراب را می‌گرداند. آنان حتی از توصیف جام‌های شراب نیز غفلت نکرده‌اند؛ بلکه با به کارگیری ظرافت‌های ادبی، حتی حباب‌هایی را که به هنگام آمیختن شراب با آب روی جام پدید می‌آید، به تصویر کشیده‌اند تا چیزی از جزئیات شراب فروگذار نشده باشد:

۱ كَأَنَّ حُبَابَ المَاءِ فَوْقَ مِرَاجِهَا شَائِبٌ دَمْعٍ فَوْقَ حَدِّ مُورِدٍ

(همان: ۱۴۵۵)

گویی حبابهایی که به هنگام مخلوط کردن شراب با آب، روی جام تشکیل می‌شود، بارش شدید اشک‌هایی است بر گونه‌ای سرخ رنگ.

مقایسه خمریات عربی شاعران خراسانی با شاعران عرب

با نگاهی دقیق به ابیاتی که به بررسی آن‌ها پرداختیم، می‌توان دریافت که شاعران خمریه‌سرای خراسان، همان معانی را که اعشی، اخطل، ابونواس و دیگر شاعران خمریه‌سرای عرب آورده بودند، به اشکالی مختلف تکرار می‌کردند. اگر شاعران خمریه‌سرای خراسانی، شراب را به لحاظ زرد و سرخ بودنش به اشعه خورشید و پاره آتش تشبیه می‌کنند، قرن‌ها پیش از آنان، اعشی در شعر خود بدین امر تصریح کرده است. وی آن‌گاه که دهانه خم می را می‌گشاید، اشعه خورشید را می‌بیند که در خم نورافشانی می‌کند:

۱ كَأَنَّ شُعَاعَ قَرْنِ الشَّمْسِ فِيهَا إِذَا مَا فَتَّ عَنْ فِيهَا الْخَيْمَامَا

(الاعشى، ۱۹۸۷: ۱۷۴)

گویی وقتی موم دهانه خم شکسته شود، پرتوهای خورشید در آن (خم) آشکار می‌شود. اخطل نیز آن‌گاه که در صدد ستایش از جام باده برمی‌آید، می را به پاره‌ای آخگر تشبیه می‌کند که شراره‌هایش به اطراف پراکنده می‌شود:

۱ فَصَبُّوا عُقَارًا فِي إِنَاءٍ كَأَنَّهَا إِذَا لَمَحُوهَا جُذُوءٌ تَنَّاكُلُ

(الاخطل، د.ت: ۲۶۲)

پس شراب را در جام‌هایی ریختند که گویی وقتی به آن خیره می‌شدند بسان شراره آتش برافروخته بود.

همین امر در توصیف شعرای خراسان از بوی شراب و زلال بودن آن صادق است. چنان که گفته شد، آنان بوی شراب را به بوی خوش مشک و به سبب زلال بودنش، آن را به چشم خروس تشبیه می‌کردند. ابونواس نیز در توصیف بوی خوش جام می، آن را به مشک تشبیه می‌کند:

۱ مُعْتَقَةً حَمْرَاءَ وَقَدَّتْهَا جَمْرٌ وَ نَكْهَتْهَا مِسْكٌ وَ طَلَعَتْهَا تَبْرٌ

(ابونواس، ۱۹۹۴: ۲۰۹)

شرابی سرخ رنگ که درخشش آن، آتش، بوی آن، مشک، شکل و ظاهر آن، زر است.

اعشی نیز برای آن که کثرت زلال بودن شراب را به تصویر بکشد آن را به چشم خروس تشبیه می‌کند:

۱ و كَأْسٍ كَعَيْنِ الدِّيكِ بَاكَرَتْ حَدَّهَا بِفَتِيَانِ صِدْقٍ وَ التَّوَاقِيسُ تُضْرَبُ
(الاعشى، ۱۹۸۷: ۳۱)

و چه بسیار جام‌های شرابی که مثل چشم خروس صاف و درخشان بودند و در حالی که ناقوس‌ها نواخته می‌شد به همراه جوانانی راستین به نوشیدن آن‌ها مبادرت ورزیدم. و آن‌گاه که در صدد توصیف قدمت آن برمی‌آیند آن را به زمان پادشاهان ساسانی نسبت می‌دهند و چنان وانمود می‌کنند که گویا خسرو پرویز، درخت تاک آن را پرورانده است. ابونواس نیز شرابی را می‌نوشد که دست پرورده خسرو پرویز است:

۱ فَقَالَ عَرُوسٌ كَانَ كِسْرَى رَبِّهَا مُعْتَقَةً مِنْ دُونِهَا الْبَابُ وَ السُّتْرُ
(ابونواس، ۱۹۹۴: ۲۰۹)

گفت: این شراب همچون عروسی است که شاه ایران، آن را پرورانده است. در جایی پنهان سالها، نگهداری شده و دست کسی به آن نرسیده است.

شاعران خمربه سرا از دیر باز، شراب را مرهم درد خود می‌پنداشتند، از این رو برای دفع اندوه ناشی از این روزگار، بدان روی می‌آوردند تا مدتی عقل و هوش خویش را در حجاب شراب پنهان کنند، باشد که چشم عقل و احساس، روی درد را نبیند. این چنین تعبیری را که شعرای خمربه سرای خراسانی به کار برده‌اند، در شعر پیشوایان این فن یعنی اعشی و ابونواس نیز مشهود است. ابونواس در این باره می‌گوید:

۱ مَا وَجَدَ النَّاسُ وَ مَا جَرَّبُوا لِلَّهِمْ شَيْئاً مِثْلَهَا مَدْفَعاً
(همان، ۱۹۹۴: ۳۴۵)

مردم چیزی همانند شراب برای دفع کردن اندوه نیافتند و تجربه نکردند.

اعشی نیز شراب را داروی درد خود به شمار می‌آورد:

۱ وَ كَأْسٍ شَرِبْتُ عَلَى لَذَّةٍ وَ أُخْرَى تَدَاوَيْتُ مِنْهَا بِهَا
(الاعشى، ۱۹۸۷: ۲۹)

چه بسیار جام‌هایی که با شادمانی نوشیدم و با آن، خودم را از آن (درد و اندوه) درمان کردم.

ندیمان ابونواس که به همراه ساقی زیباروی، شادی مجالس میگساری وی را دو چندان می‌کردند، افرادی نجیب و اصیل بودند که چهره آنان همچون چراغی در دل تاریکی‌ها می‌درخشید:

۱ وَ فِئَةِ كَمَصَائِحِ الدُّجَى غُرَرٍ شَمَّ الْأَنْوَفِ مِنَ الصَّيْدِ الْمَصَالِيتِ

(ابونواس، ۱۹۹۴: ۹۵)

در میان جوانانی سفیدروی که همچون چراغ‌هایی در میان تاریکی (می‌درخشند). نجیب زاده و از مردان متکبر و شجاعند.

اسلوب خمربیه‌سرایی در اشعار شعرای خراسان

مهمترین ویژگی شعر عربی در خراسان این است که سروده‌های شاعران این سرزمین در مقایسه با اشعار شاعران دیگر سرزمین‌های اسلامی کوتاه و مختصر است (عطوان، ۱۹۸۹: ۲۱۱). این امر بدین سبب است که سراینده آن‌ها بیشتر علما و فقهایی بودند که برای تسلی خاطر و ابراز احساسات درونی خویش، به شعر روی آورده بودند (حسینی، ۱۳۸۲: ۶۸). از این رو شعرشان از بسیاری از مقدمات تقلیدی، همچون وصف اطلال و دمن، وصف معشوقه و زنان کجاوه نشین و ... تهی بود. این امر در خمربیات آنان نیز مشهود است؛ زیرا شاعر در این قطعه‌های کوتاه، دیگر مجالی برای این گونه مقدمات ندارد (عطوان، ۱۹۸۹: ۲۱۵). ویژگی بارز دیگر اسلوب خمربیه‌سرایی در خراسان، به کارگیری زیاد صنایع ادبی همچون تشبیه، استعاره و به ویژه صنایع بدیعی همچون ردّ العجز علی الصدر، تضمین، طباق و جناس است. در ادامه به برخی از صنایع ادبی خمربیات در اشعار شعرای خراسان در دو بخش اسالیب بیانی و بدیعی پرداخته می‌شود.

اسالیب بیانی

تشبیه

یکی از صنایع ادبی که خمربیه‌سرایان در سرزمین خراسان، بسیار در اشعار خود به کار گرفته‌اند، تشبیه است. بسامد استفاده از تشبیه در این اشعار به حدی است که می‌توان گفت تقریباً خمربیه‌ای نیست که در آن تشبیه به کار نرفته باشد. تلاش زیاد این شاعران

برای بدست دادن تصویری ظریف و دقیق از شراب، آنان را بر آن داشت تا در خمریات خود، از فن تشبیه بسیار استفاده ببرند، برای نمونه ابوالفتح حاتم^(۱۳) در دو بیتی زیر، در پنج مورد از این فن ادبی سود جسته است:

۱ أما تَرَى الحَمْرَ مِثْلَ الشَّمْسِ فِي قَدَحٍ كَالْبَدْرِ فَوْقَ يَدِ كَالْعَيْثِ إِذْ صَابَتْ
۲ فَالْكَأْسُ كَأْفُورَةٌ لَكِنَّهَا انْحَجَرَتْ وَ الحَمْرُ يَأْقُوتَةٌ لَكِنَّهَا ذَابَتْ

(البخزلی، ۱۹۹۳: ۸۵۷/۲)

آیا شرابی را که همچون خورشید، در جام سیمگون می درخشد، نمی بینی؟ وقتی از دستان ساقی جاری می شود، گویی بارانی است که می بارد. (بوی خوش) جام شراب همچون (بوی) کافور است؛ با این تفاوت که کافور جامد است و شراب همچون یاقوتی است که آب شده است.

شاعر در بیت اول، شراب را به اعتبار زرد بودنش به خورشید تشبیه می کند سپس جام سیمگون را به ماه تشبیه می کند و دست ساقی را آن گاه که جام شراب را جاری می سازد، به باران ریزان و بخشنده تشبیه می کند. وی در بیت دوم نیز شراب را به اعتبار بوی خوشی که به مشام شاعر می رساند، به کافور و سرانجام رنگ شفاف آن را به یاقوت تشبیه می کند.

در بیت زیر نیز ابوالفضل میکالی (؟ - ۴۳۶) برای بیان شدت علاقه خویش به شراب، در سه مورد از فن تشبیه استفاده می کند و آن را به نور در تاریکی، سردی آرامش بخش جگرهای عطشناک و گلگون کننده گونه باده نوشان تشبیه می کند:

۱ هِيَ تَحْتَ الظَّلَامِ نُورٌ وَ فِي الأَكْبَادِ بَرْدٌ وَ فِي الخُدُودِ لَهَيْبٌ

(الثعالبی، ۱۹۸۳: ۴۳۱/۴)

آن (شراب) به سان نوری در تاریکی ها، سردی (مطبوع) در دلها و شعله آتش بر گونه هاست. به غیر از تشبیهات ذکر شده، نمونه های فراوان دیگری را می توان یادآور شد که این مجال، گنجایش ذکر تمام آنها را ندارد.

استعاره

در میان صنایع بیانی که مورد استفاده شعرای خمربه سرای خراسان قرار گرفته است، استعاره نیز نقش برجسته ای دارد. آنان در برخی از موارد برای توصیف شراب و ساقی،

از تشبیه به سوی استعاره عدول می‌کنند تا تصاویری را که از این دو بدست می‌دهند، بیشتر در جان‌ها تأثیر کند. برای نمونه، ابوالقاسم فرّاء^(۱۴) در بیت زیر به جای آن که ساقی زیباروی را به آهو تشبیه کند، لفظ "ظبی" (آهو) را استعاره از ساقی قرار می‌دهد:

۱ سَقَانِي بِهَا ظَبِيٌّ كَأَنَّ بِنَائَهُ أَنَايِبُ ذُرٌّ قَدْ أَحْطَنَ بِعَسْجَدِ

(البخزلی، ۱۹۸۳: ۱۴۵۵/۲)

آهویی شراب را به من نشانند که گویی انگشتانش لوله‌هایی از جنس مروارید است که با زر إحاطه شده است.

در بیت زیر نیز، ابونصر قائنی شراب را به سان انسانی مجسم می‌سازد که به باده‌نوشان لبخند می‌زند تا شوق آنان را برای نوشیدن شراب تقویت کند:

۱ وَ فَهْوَةٌ تَضْحَكُ فِي الْأَنْعَاءِ وَ تَخْطَفُ الْأَبْصَارَ بِاللَّيْلِ

(همان: ۱۴۴۷)

چه بسیار شرابی که در جام‌ها لبخند می‌زند و با درخشش خود چشم‌ها را خیره می‌کند. و در بیت زیر، ابوالحسن بلخی کلمه "غزّالة" (قرص خورشید) را استعاره از جام شراب قرار داده است:

۱ غَزَالٌ مِنَ الثُّرَكِ حَشَوُ الْقَبَاءِ يُدِيرُ الْغَزَالَةَ حَشَوُ الْإِنَاءِ

(همان: ۷۶۷)

در بیت آخر، شاعر بر آن نیست که همانند دیگر شاعران، جام شراب را به پرتو خورشید تشبیه کند؛ بلکه قصد دارد، گامی فراتر از آنان برداشته و "غزّالة" (خورشید) را استعاره از جام قرار می‌دهد تا شنونده اول بار، تصور کند که ساقی قرص خورشید را در دستان خود به گردش در آورده است.

آرایه‌های بدیعی

خمربیه‌سرایان در سرزمین خراسان، به خوبی دریافته بودند که شعرای پیشین راهی برای نوآوری آنان در این زمینه باقی نگذاشته‌اند، به همین دلیل به صنایع لفظی و معنوی روی آوردند تا در حجاب این صنایع، عیب تقلید و تکرار معانی را بپوشانند و چه بسا در این زمینه راه افراط را در پیش گرفتند. یکی از این صنایع ادبی که بسیار

مورد توجه آنان قرار گرفته، جناس است. در ابیات زیر، ابوالحسن بلخی چنان خود را اسیر تجنیس ساخته است که گویا هیچ راهی جز تن در دادن به این اسارت در پیش نداشته است:

۱ و قَدْ أَيْنَعْتُ فِي حَبِيرِ الْحُبُورِ	بُرُوقُ الْمُدَامِ رُعُودَ الْغِنَاءِ
۲ و لَجَّ السُّقَاةُ (بِهَاتٍ وَ هَاءٍ)	و عَجَّ الْحَسَاةُ بِهَوِيٍّ وَ هَاءٍ
۳ و دَارَ عَلَيْنَا بِأَكْوَابِهِمَا	مُزِيلُ الظَّلَامِ مُدِيلُ الضَّيَاءِ
۴ غَزَالٌ مِنَ الثُّرُكِ حَشَوُ الْقَبَاءِ	يُدِيرُ الْغَزَالََةَ حَشَوُ الْإِنَاءِ
۵ كَوْوَسًا تُدَارُ عَلَى الْإِنْتِخَابِ	بِعَيْرِ اتِّسَاقٍ وَ غَيْرِ اقْتِنَاءِ
۶ مِلَاءٌ وَ لَاءٌ وَ مَا سَاقَ بِالْـ	هُمُومٍ كَمَثَلِ الْمِلَاءِ الْوِلَاءِ

(همان: ۷۶۶ و ۷۶۷)

درخشش شراب در بزم شادی، بانگ آواز را به کمال رسانده است و ساقی‌ها با اصرار می‌گفتند: بگیر، و باده نوشان صداهایی از خود بروز می‌دادند و کسی که تاریکی‌ها را می‌زداید و روشنایی را می‌پراکند جام‌هایی را بر ما به گردش درآورد. آهویی ترک تبار و تنومند، جام پر از شراب را می‌گرداند؛ جام‌هایی که گردانده می‌شود تا باده نوشان بی نوبت بردارند؛ جام‌هایی پُر که پی در پی گردانده می‌شود و هیچ چیز مثل جام‌های پر که پی در پی گردانده می‌شود اندوه را دور نمی‌کند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این ابیات، شاعر تمام توان خود را برای ایجاد جناس میان کلمات به کار گرفته است. در بیت اول، میان حبیر و حبور جناس شبه اشتقاق، در بیت دوم میان لَجَّ و عَجَّ جناس لاحق، در بیت سوم میان دو کلمه مزیل و مدیل جناس مضارع. در بیت چهارم میان غزال و غزالة جناس مطرف، و در بیت آخر میان دو کلمه ملاء و ولاء جناس مضارع و مزدوج به کار رفته است.

همچنین در ابیات زیر، ابوبکر قهستانی با تکلف زیاد سعی دارد تا میان واژه‌های "حال و بال" در بیت اول و میان واژه‌های "راح، راح و روح" در بیت دوم جناس ایجاد نماید:

۱ دَغْنِي لِشَانِي وَ حَالِ بَالِي لَا تُمَطِّرَنِّي اَلْهُمُومَ هَمِّرَا

۲ فَالْوَاخُ رَاخٌ لِكُلِّ رُوحٍ لَا تَسُدُّدُهُ عَلَيَّ سَمْرًا

(همان: ۷۸۷)

مرا به حال خود واگذار و باران اندوه را بر من مبار. شراب مایه نشاط هر جانی است؛ پس مرا از آن باز مدار.

یکی دیگر از محسنات لفظی که توجه شعرای این سرزمین را به خود معطوف داشته، صنعت "رد العجز علی الصدر" است. این صنعت بدیعی بعد از جناس، از بسامد بالایی برخوردار است و بیانگر اهمیت دادن شعرای خراسان به این صنعت ادبی است. برخی از ابیاتی که در آنها صنعت مذکور به کار رفته؛ عبارت است از:

۱ و رَاخٍ عَذَّبَتْهَا النَّارُ حَتَّى وَقَّتْ شُرَابَهَا نَارَ الْعَذَابِ

(الثعالی، ۱۹۸۳: ۱۳۲/۴)

۲ مِنْ ذَهَبٍ ذَا الْمُدَامِ أَمْ عَيْبٍ مِنْ عَيْبٍ فَهَوَ سَيْدُ الذَّهَبِ

(الباخرزی، ۱۹۸۳: ۱۴۴۶/۲)

۳ كَمَا لَيْسَ شُرْبُ الرَّاحِ مِنِّي خَلَاعَةً تُذَمُّ وَ لَكِنْ كَيْ يُقْلَ الْجَوَى شُرْبِي

(همان: ۸۳۷)

۴ تَوَدُّ كُوُوسُ الرَّاحِ حِينَ يُدِيرُهَا لَوْ اسْتَبَدَلْتُ مِنْ رَاِحِهَا بَرُضَابِهِ

(همان: ۹۷۹)

۵ شَرَابٌ عَيْقٌ وَ نَقْلٌ حَدِيثٌ وَ مِثْلُ أَغَانِي الْعَوَانِي حَدِيثٌ

(همان: ۱۲۶۵)

چه بسیار شرابهایی که آتش، آنها را گوارا ساخت تا آن که نوشندگانش را از آتش عذاب (جهنم) حفظ کرد. این شراب از جنس زر است یا انگور؟ از انگور است، پس آن از زر برتر است. شراب خواری، برای من عیاشی و لأبالی‌گری به شمار نمی‌رود که سرزنش شوم؛ بلکه برای این است که اندوه مرا از بین ببرد. جام‌های شراب، زمانی که ساقی آنها را می‌گرداند؛ دوست دارد به جای شراب به آب دهان آن ساقی تبدیل شود. شراب کهنه و سخنان تازه و آوازهایی مثل آواز زنان زیباروی در میان ما جاری بود.

خمربیه سرایان خراسان که بسیار تلاش می‌کردند تا پا جای پای شاعران پیشین بگذارند، گاه قسمتی از اشعار آنان را، به لطافت و زیبایی خاصی در اشعارشان تضمین

می‌کردند. برای نمونه محمد سرخسی^(۱۵) در بیت دوم از دوبیتی زیر قسمتی از معلقه عمرو بن کلثوم را در شعر خود تضمین کرده است:

۱ فَأَعْطِ دَوَاءَ أَلَمِّ هَمًّا يَغِبُّ بِهِ حَجَاهُ فَعَيْشُ الْمَرْءِ فِي غَيْبَةِ اللَّبِّ
 ۲ مُشْعَشَعَةً صَفْرَاءَ كَالْحُصِّ مِثْلَمَا يَقُولُ ابْنُ كَلْثُومٍ لَنَا فِي أَلَا هُبِّي

(همان: ۸۳۸)

داروی اندوه را بده تا با آن عقل کنار برود؛ زیرا راحتی انسان در نبود عقل است. شرابی رقیق و آمیخته به آب و همان گونه که عمرو بن کلثوم در قصیده‌ای با مطلع: أَلَا هُبِّي می‌گوید، مانند زعفران زرد رنگ است.

شاعر در بیت دوم، دو بیت آغازین معلقه عمرو بن کلثوم را تضمین کرده است:

۱ أَلَا هُبِّي بِصَحْنِكَ فَاصْبَحِينَا وَ لَا تُبْقِي خُمُورَ الْأَنْدَرِينَا
 ۲ مُشْعَشَعَةً كَأَنَّ الْحُصَّ فِيهَا إِذَا مَا الْمَاءُ خَالَطَهُ سَخِينَا

(الزوزنی، ۱۴۳۰: ۱۱۱)

هان، بیدار شو و با جام پر از شرابت به ما شراب صبحگاهی بنوشان و شراب‌های (شهر) آندرین را باقی نگذار. شرابی رقیق و آمیخته به آب که وقتی آب گرم به آن آمیخته شد، گویی زعفران در آن است (سرخ‌ی شراب به اندازه‌ای بود که با افزودن آب به آن، به رنگ زعفران درآمد).

نتیجه

در قرن چهار و پنج هجری، در اثر اختلاط مردم خراسان با اقوام متعددی که با آیین‌های مختلف پا به این سرزمین نهاده بودند و به دنبال رواج بازار می‌کنده‌ها در این دوران و نیز در اثر امنیت، آزادی و رفاهی که در زندگی مردم و شعرای این سرزمین به وجود آمده بود، خمیره‌سرایایی یکی از موضوعات فراگیر در میان شاعران سرزمین خراسان شد؛ اما با این حال، گاه شاهد بارقه‌هایی از روح دین در میان شاعران این عصر هستیم؛ زیرا در میان آن‌ها، عده‌ای بودند که بر اساس آموزه‌های دینی، خود و دیگران را از باده نوشی برحذر می‌داشتند. در هر حال، خمیره‌سرایایی در میان شعرای خراسان گسترش یافت؛ اما این رشد و گسترش به لحاظ کمیّت بود، نه کیفیّت؛ زیرا

آن‌ها در این نوع از اشعارشان، معانی جدیدی را به خمربیات شاعران پیش از خود (اعشی، اخطل و ابونواس) نیفزودند؛ بلکه همان معانی را در لباسی از صنایع ادبی همچون تشبیه، استعاره، جناس و ردّ العجز علی الصدر عرضه می‌کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابو سهل احمد بن حسن حمدوی ادیب، دیوان سالار و وزیر برجسته سلطان محمود و سلطان مسعود بود. در ۴۲۴ هجری سلطان مسعود پس از اطلاع از اوضاع نابسمان ری، ابوسهل را با لقب «شیخ العمید» به جای طاهر دبیر به کدخدایی ری و جبال منصوب کرد (برای توضیحات بیشتر ر.ک: تاریخ بیهقی تحقیق سعید نفیسی، ۱۴۳۲: ۱/ ۲۷۷، ۳۸۶، ۴۹۳ و ۷۱۸/۲، ۸۸۹ - ۸۹۳).
۲. وی ابوبکر محمد بن عمر صیغی مفسر و مصنف کتاب التخلیص فی اللغة است (الزبیدی، ۱۴۱۴: ۳۵/۱۲).
۳. ابوالعباس محمد بن یحیی عنبری، یکی از ادبایی است که زیبا شعر می‌سرود. حاکم ابو عبدالله حافظ درباره او می‌گوید: در سن چهل و پنج سالگی با هم به بغداد رفتیم. وی در آن سال حج نگزارد و در ماه رمضان سال ۳۳۴ هـ ق درگذشت (السمعانی، ۱۹۸۸: ۴/ ۲۴۹).
۴. علی بن حسن ابوبکر الکاتب معروف به قهستانی، اهل رُحَج و مردی فاضل، ادیب و شاعری ماهر و بلیغ بود. زمانی که محمد بن محمود بن سبکتکین از سوی پدرش به امارت خوزستان گماشته شد، ابوبکر قهستانی را به عنوان کاتب خود برگزید. وی در سال ۴۳۵ ق عهده‌دار دیوان اشراف (نظارت و بازرسی امور منطقه) خراسان شد. از آن جا که وی به فلسفه علاقه داشت بعدها در دینش شک کردند و او را متهم به زندقه نمودند (ابن النجار، ۱۹۹۷: ۳/ ۲۱۵ - ۲۱۶).
۵. ابوطاهر حسن بن احمد بن حسّول، ملقب به استاد أوحّد الملک، در عصر و زمان خود از جایگاهی همچون جایگاه وزیران برخوردار بود. ثعالبی درباره قدرت شاعری او می‌گوید: لَهُ بَلَاغَةٌ بِاللُّغَةِ وَ شِعْرٌ مَعَ قُرْبٍ لَفْظِهِ بَعِيدٍ الْمَرَامِ (الثعالبی، ۱۹۸۲: ۲/ ۱۰۲).
۶. ابونصر محمد بن احمد بن محمد قائمی، یکی از حکما و ریاضی‌دانان و ادبای قرن پنجم هجری است. سعید نفیسی درباره او چنین می‌نویسد: ابونصر قاینی معروف به مَنَاح از ادیبان معروف عصر خود بود و شعر را نیکو می‌سرود و در حکمت نیز دست داشت و از آثار وی کتابی مانده است به نام قراضة طبیعیات در حکمت که به فارسی فصیح تألیف کرده است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱/ ۶۳).
۷. أبو خدّاش محمد بن سعید بن خدّاش بن ابراهیم بن میسرّه یکی از برجسته‌ترین شعرای باخرز است. اشعار او میان صعوبت بدوی و رقت حضری در تناوب است (الباخری، ۱۹۹۳: ۲/ ۱۲۱۵).

۸. قاسم بن محمد بن قاسم بن حماد، مکئی به ابویعلی قرشی هروی از خطیبان و عالمان برجسته هرات در قرن ۵ هجری است. زمان ولادتش معلوم نیست ولیکن به تصریح ذهبی در سال ۴۳۰ هـ ق در گذشته است (الذهبی، ۱۴۲۴: ۴۷۹/۹).
۹. ابونصر سهل بن مرزبان اصلاً اصفهانی بود و در قاین متولد شد و رشد کرد سپس در نیشابور سکنی گزید. وی برای کسب دانش چندین بار به بغداد سفر کرد. از او کتاب‌های زیادی به جا مانده است؛ از جمله: أخبار ابن الرومی، أخبار جحظة البرمکی، کتاب ذکر الأحوال فی شعبان و شهر رمضان و شوال و کتاب الآداب فی الطعام و الشراب (الثعالبی، ۱۹۸۳: ۴۵۴/۴).
۱۰. سید عالم أبو الحسن محمد بن عبدالله حسینی علوی بلخی از مردمان بلخ و صاحب نظم و نثر فراوانی است. وی در سال ۳۵۵ ق به عنوان فرستاده آلب ارسلان وارد بغداد شد و به القائم بامرالله پیوست و در مدح او چکامه‌های زیبایی را سرود. باخرزی در تمجید از مقام والای او بسیار داد سخن داده است (رک: الباخرزی، ۱۹۹۳: ۷۶۰/۲-۷۶۲ و الصفدی، ۱۴۲۰: ۲۱/۴).
۱۱. ابو احمد کاتب از چهره‌های برجسته خراسان در عرصه شاعری و اشعارش همه جا بر سر زبان‌ها بود. او خود را در ادبیات و نویسندگی برتر از جیهانی و بلعمی می‌دانست؛ از این رو همیشه به آنها طعن می‌زد تا آن‌که آنها او را تهدید کردند؛ به همین دلیل وطنش را ترک کرد. نخست به مکه رفت. سپس مدتی در بغداد ساکن شد و سرانجام در بخارا اقامت گزید (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۶۴/۴-۶۵).
۱۲. ابومسعود احمد بن عثمان خُشنامی از نیکان و فضلاء و شعرای نیشابور بود. اشعارش بسیار زیبا و جمله‌هایش از ظرافت و تفصیل خاصی برخوردار است (ثعالبی، ۱۳۵۳: ۱۸/۲).
۱۳. ابو الفتح حاتمی در هرات صاحب برید (پیک) و سرآمد کاتبان آن‌جا بود و در دیوان امیر محمد بن محمود بن سبکتکین به حرفه دبیری مشغول بود. از او اشعار زیادی به زبان فارسی و عربی به جا مانده است. باخرزی درباره او می‌نویسد: در یکی از مجالس شب‌نشینی که زیاد شراب نوشیده بود، مسموم شد سپس یک روز بعد مرد (الباخرزی، ۱۹۹۳: ۸۵۵/۲-۸۵۷).
۱۴. ابوالقاسم حسین بن عبدالله مشهور به ابوالقاسم الفراء، از نوادر زمان خویش و شاعری خوش نوا بود. باخرزی که چند مرتبه او را از نزدیک دیده است در وصف او می‌گوید: تمام فضایل قاین از کوچک و بزرگ، همه با افتخاراتی که دارند در هر طبقه‌ای که هستند به شاگردی فراء اعتراف دارند. همچنین وی «فراء» را در تمام علوم زمان خود استاد می‌داند. (همان: ۱۴۵۳).
۱۵. محمد بن علی غالبی سرخسی از پیشتازان در عرصه شعر فارسی است. وی در ماه رمضان سال ۴۶۳ ق نزدیک دروازه جزیره ابن عمر ابیاتی را در مدح نظام الملک انشاد کرد (همان: ۸۳۶).

فهرست منابع

- ابن النجار، الحافظ محب الدین أبو عبدالله، ذیل تاریخ بغداد، دراسة و تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۹۷۷م.
- أبونواس، حسن بن هانی، دیوان أبي نواس، شرح علي فاعور، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۹۹۴م.
- الأخطل التغلبي، أبو مالك غياث بن غوث، دیوان الأخطل التغلبي، شرح إيليا سليم الحاوي، بیروت، دار الثقافة، د.ت.
- الأعشى الكبير، ميمون بن قيس، دیوان الأعشى الكبير، شرح مهدي محمد ناصر الدين، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۹۸۷م.
- الباخري، علي بن الحسن، دمية القصر و عُصرة أهل العصر، تحقیق: محمد التونجي، بیروت، دارالجيل، الطبعة الأولى، ۱۹۹۳م.
- بيهقي، ابوالفضل، تاريخ بيهقي، به كوشش علی أكبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۵۶ش.
- تویسرکانی، قاسم، زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام، تهران، دانشسرای عالی ایرانیان، ۱۳۵۰ش.
- التعالبي، أبو منصور، تَمَّةُ الْيَتِيمَةِ، تحقیق عباس اقبال، طهران، مطبعة فردین، ۱۳۵۳ش.
- _____ خاص الخاص، تقدیم حسن الأمين، بیروت، منشورات دار مکتبة الحياة، ۱۹۶۶م.
- _____ يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحة، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۹۸۳م.
- الحاوي، ايليا، فن الشعر الخمري و تطوره في الأدب العربي، بیروت، منشورات دار الشرق الجديد، الطبعة الأولى، ۱۹۶۰م.
- حسینی، محمد باقر، «اسباب ظهور ادب عربی در خراسان»، نشریة دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، دوره جدید شماره ۱۵ (پیاپی ۱۲)، بهار ۱۳۸۳ش.
- _____ جاحظ نیشابور، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد، تاريخ الإسلام و وفیات المشاهير و الأعلام، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت، دارالغرب الاسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴ق.
- الزبيدي، مرتضى، تاج العروس، تحقیق علي شبري، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
- الزوزني، حسين بن أحمد، شرح المعلقات السبع، دار الكتاب العربي، بیروت، ۲۰۰۹م.

- السمعاني، أبوسعبد عبدالكريم بن محمد، الأنساب، تقديم و تعليق: عبدالله عمر البارودي، الطبعة الأولى، دارالجنان، بيروت، ١٩٨٨م.
- شبانكاره‌اي، محمد بن علي، مجمع الأنساب، تصحيح محمد هاشم محدث، امير كبير، تهران، ١٣٦٣ش.
- صفا، ذبيح الله، تاريخ ادبيات در ايران، تهران، انتشارات امير كبير، چاپ چهارم، ١٣٦٣ش.
- الصفدي، صلاح الدين خليل بن ابيك، الوافي بالوفيات، تحقيق أحمد الارناؤوط و تركي مصطفى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق.
- ضيف، شوقي، تاريخ الأدب العربي، مصر، دارالمعارف، د.ت.
- عطوان، حسين، الشعر في خراسان من الفتح إلى نهاية العصر الأموي، بيروت، دارالجيل، الطبعة الثانية، ١٩٨٩م.
- الفاخوري، حنا، تاريخ ادبيات زبان عربي، ترجمه عبدالمحمد آيتي، تهران، انتشارات توس، چاپ هفتم، ١٣٨٦ش.
- الجديد في الأدب العربي، بيروت، دارالكتاب اللبناني، الطبعة الثانية، ١٩٧١م.
- فروخ، عمر، أعلام الفكر العربي (أبونواس)، بيروت، منشورات دارالشرق الجديد، الطبعة الأولى، ١٩٦٠م.
- نفيسي، سعيد، تاريخ نظم و نثر در ايران و در زبان فارسي، بي‌جا، كتابفروشي فروغي، ١٣٤٤ش.
- در پيرامون تاريخ بيهقي، بي‌جا، كتابفروشي فروغي، ١٣٤٢ش.
- يعقوب، اميل بديع و ميشال عاصي، المعجم المفصل في اللغة و الأدب، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة الأولى، ١٩٨٧.